



سرزمین سبلان سر در آسمان دارند مردان

اینجا جنگ هنوز تمام نشده است

به ضرب قرص، آرام و ساکت روی تختش دراز کشیده است. رو به پنجره خوابیده و متوجه آمدن من به اتاقش نمی شود. به جای آن پیراهن خاکی یک دست لباس آبی نخی تنش کرده و جای آن پوتین های جنگی را که روزگاری بند می بست محکم تا چراغ از من نگیرد دشمن یک جفت دمپایی سفید پر کرده است.

محوطه سالن و حیاط بسیار ساکت است، صدایی مرا آزار نمی دهد، گوش هایم صدای دلخراشی نمی شنود، اما در سر این مرد چیز دیگری می گذرد انگار، صداهایی می شنود که بعضی شب ها خواب را از او می گیرد، شب هایی که بازآماده باش می شود، شب هایی که دوباره آتش دشمن گر می گیرد و دوباره موج جنگ، موج آن سرهای بی تن و تن های بی سر، موج آن کودکان سوخته، موج آن بدن له شده زیر تانک، موج آن روزهای خون او را سخت در آغوش می گیرد.

الله اکبر ... الله اکبر

و سپس دست و پا زدن محکم، فریادهای بریده بریده، پرستار و در نهایت قرص های آرام بخش ... اینجا آسایشگاه است، آسایشگاه جانبازان اعصاب و روان شهید پاریاب استان اردبیل. جایی با ۹۶ سرباز که هر روز و هر لحظه خاطرات جنگ برایشان تداعی می شود